

نیکوماخوسی، ترجمه ع. احمدی، در: کتاب فلسفه اجتماعی، تهران بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۴۵، وزیری، ص ۱۳۹-۱، ج ۲، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲.

منابع:

۱. ابن الندیم: الفهرست، ترجمه م. رضا تجدد، تهران، ابن سینا، ۱۳۴۳.
۲. بریه (بریهه)، تاریخ فلسفه، (ج ۱)، ترجمه علی مراد داودی، تهران، دانشگاه، ۱۳۵۲.
۳. جلال‌الدین دوانی، اخلاق جلالی، چاپ سنگی، هند.
۴. خواجه نصیرالدین طوسی، اوصاف الاشراف، بخط عماد الکتاب، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۸.
۵. داوری اردکانی، رضا، فارابی، تهران، طرح نو، ۱۳۷۳.
۶. دو فوشه کور، شارل: اخلاقیات، ترجمه محمدعلی امیر معزی و... تهران، نشر دانشگاهی، ۱۳۷۷.
۷. طباطبائی، جواد، زوال اندیشه سیاسی، تهران، کویر، ۱۳۸۴.
۸. ابوعلی مسکویه رازی، کیمیای سعادت: ترجمه کتاب طهارة الاعراق، مترجم، میرزا ابوطالب زنجانی، تصحیح ابوالقاسم امامی، میراث مکتوب، ۱۳۷۵.

پی نوشت:

۱. بریهه، تاریخ فلسفه ۱: ۱۲۰.
۲. تلخیص با تصرف از تاریخ فلسفه (ج)، بریهه، ترجمه علی مراد داوری، ص ۳۰۴، ۳۳۳.
۳. الفهرست (ترجمه فارسی): ۴۶۰.
۴. فارابی: ۸۲.
۵. الاخلاق: ۹، ۱۰.
۶. اخلاق ناصری: ۳۵، ۳۷.
۷. اخلاق ناصری (تعلیمات) ۳۸۵ به بعد.
۸. الادب الوجیر، توسط غلامحسین آهنی تصحیح و در سال ۱۳۴۰ در اصفهان توسط، کتابفروشی شهریار طبع شده است.
۹. اوصاف الاشراف: ۷.
۱۰. اخلاق ناصری: ۳۵.
۱۱. اخلاق جلالی: ۱۸-۱۷.
۱۲. اخلاقیات: ۸۰ به بعد.
۱۳. اخلاق نیکوماخس: ۴۴-۴۳.



سیر انتقادی در فلسفه کارل پوپر

رضا داوری اردکانی

مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر،

چاپ دوم، تهران، ۱۳۸۴

چنان که از نام رساله پیداست، این یک تتبع یا پژوهش در آثار و آرای پوپر نیست بلکه حاصل نظر انتقادی کسی است که فکر می‌کند پوپر بیش از استحقاقش در ایران شهرت پیدا کرده است. او این امر را فرع تلقی سیاسی و ایدئولوژیک از فلسفه می‌داند و معتقد است که بر اساس این نظر و تلقی نه فقط سیاستی برقرار نمی‌شود بلکه فلسفه وضعی بدتر از آنچه دارد پیدا می‌کند. فصل پایانی کتاب را بخوانیم:

اظهار نظر در باب آرا و آثار فکری پوپر در وهله اول آسان می‌نماید. ولی وقتی بیشتر در آن وارد می‌شویم پی می‌بریم که به سادگی نمی‌توان حکم کرد و گذشت، البته لحن تند و عصبانی و بی‌پروایی که در مورد بزرگان فلسفه دارد در نظر هیچ شخص عاقلی موجه نمی‌نماید. اما شاید این هم صرفاً به اخلاق و روان‌شناسی پوپر راجع نباشد. بلکه به سنخ فکر و نظر او بازگردد. من بارها فکر کرده‌ام که پوپر به کسی می‌ماند که باید از چیزی دفاع و محافظت کند یعنی خود را در مقام پاسداری از امر بزرگی می‌بیند و در عین حال احساس می‌کند که سعی او بیهوده است. این پاسدار، پاسدار همیشه خشمگین تجدد است و با اینکه خود توهم توطئه را تخطئه می‌کند متأسفانه تاریخ را تاریخ توطئه تلقی کرده و متفکران بزرگ را توطئه‌گر خوانده و تقصیر همه بدی‌ها را بر گردن آنان نهاده است. اگر این تمثیل جایی داشته باشد، اخلاق پوپر مستقل از آراء او نیست. پوپر مثل راسل مدافع روح انتقادی و آزادی‌طلبی قرن هجدهم است و با راسل این تفاوت را دارد که لحن سخنش بیشتر شبه حماسی است. اما مشکل راسل و پوپر این است که هر دو برای شأن و مقامی که به خود داده‌اند، خیلی دیر به دنیا آمده‌اند. راسل حداقل یک قرن و پوپر یک قرن و نیم از زمان خود دور افتاده‌اند، اما چنین نیست که با زمان اخیر نیز به کلی بیگانه باشند و اگر هیچ نسبتی با عهد کنونی نداشتند به شهرتی که دارند نمی‌رسیدند. مسلماً شهرت این دو و مخصوصاً شهرت پوپر شهرت سیاسی است، اما اگر چیزی



نداشتند که تبلیغات بتوانند آن را بزرگ و مهم جلوه دهند فریاد تبلیغات به جایی نمی‌رسید.

در اینجا به راسل کاری نداریم به‌خصوص که مقام او کم‌وبیش معلوم است. اما در مورد پوپر چه بگوئیم؟ وقتی به تلخیص آراء پوپر برمی‌خوریم در آن چیز چندین مهمی نمی‌بینیم. اینکه میزان تمیز علم از غیر علم بطلان‌پذیری احکام است اگر جایی در تاریخ علم و سیر پژوهش علمی داشته باشد، انقلاب در فلسفه و فلسفه علم نیست به عبارت دیگر این قول چیزی نیست که صاحب آن را به شرف و افتخار فیلسوف مؤسس نائل کند.

طرح مطالبی مثل توهم توطئه و تئوری اجتماعی توطئه به صورتی که تقریر و بیان شده است کوششی برای شستن دسته‌ای آلوده ارباب استیلاست؛ اما اگر مراد این باشد که همه ضعف‌ها و ناتوانی‌های ضعفا و ناتوانان را نباید از آثار توطئه قدرتمندان دانست و سیاستی که همه ناتوانی‌های خود را با استناد به توطئه دشمن توجیه می‌کند سیاست خوبی نیست، مطلب را به صورت دیگری باید گفت. پامال‌شدگان روی زمین را تحقیر کردن و آب تظهير روی دست سوداگران قدرت ریختن از آزادی بسیار دور است و حتی با آزادی‌خواهی رسمی هم نمی‌سازد. اما پوپر حرف‌های دیگر هم دارد. من نمی‌گویم دوستداران فلسفه قبل از هر کار کتاب‌های پوپر را بخوانند و خواندن این کتاب‌ها را بر مطالعه آثار مهم‌تر فلسفه مقدم بدارند، اما به هر حال کسانی باید باشند که کتاب‌های پوپر را هم بخوانند. من گاهی وضع کسی را که قدری با آراء و آثار فیلسوفان و شاعران و نویسندگان قدیم و جدید آشنایی دارد، و به مطالعه آثار پوپر می‌پردازد مثل کسی می‌دانم که وارد یک انبار بزرگ کالا شده است که در آن میوه و مواد غذایی فاسدشدنی با دارو و آهن‌آلات و لوازم ورزشی و وسایل زینت و آرایش و انگوزه و کود شیمیایی و امثال اینها بدون ترتیب دقیق انباشته شده است و چه بسا جعبه‌های میوه را زیر کیسه‌های سیمان گذاشته باشند و صاحب انبار نداند که آنجا

میوه است و به زودی له و فاسد می‌شود. ظاهراً از هر راهی هر جایی کالایی به این انبار آورده‌اند و صاحب انبار پروای این را نداشته است که هر کالایی را در جای خود قرار دهد و گاهی در دفترش نوشته است که فلان کالا از آن کیست و گاهی نر خود را صاحب و مالک آن دانسته است مقصود این نیست که پوپر هیچ چیز از خود ندارد او سخنان و مطالب جدی هم گفته است که در منورالفکری معمولی یافت نمی‌شود. ولی آیا چیزی در آن می‌توان یافت که به آینده تعلق داشته باشد بزرگانی مثل کانت گرچه به عهد خود تعلق دارند، در تفکرشان سخن آینده هم منظوری است. ولی پوپر را با کانت نباید مقایسه کرد: من نام کانت را از این جهت آوردم که بگویم او با اینکه به عصر و عهد منورالفکری تعلق دارد، پای‌بند آن نیست. بلکه ره‌آموز آن است و راهی که او نشان می‌دهد بدون چشم‌انداز آینده هم نیست. اما پوپر مدافع تفکر قرن هجدهم است منتهی در آثار او بارقه‌های نو هم می‌توان یافت. فی‌المثل اینکه پژوهش با طرح مسأله شروع می‌شود و کسی که مسأله‌ای ندارد پژوهشگر نیست. سخن خوبی است.

گاهی ما خیال می‌کنیم که با آموختن قواعد روش پژوهش و تمرین و نمایش آن می‌توان به مقام علم و تحقیق رسید. پوپر بر این سخن مهم اما نه تازه تأکید می‌کند که برای رسیدن به علم طلب لازم است و کسی که طلب ندارد به چیزی و به‌جایی نمی‌رسد. شاید کسی بگوید که آوردن این مطلب در بحث متدولوژی علوم چندین مناسب نیست. این اشکال از این جهت وارد است، زیرا شرایط پژوهش علمی غیر از روش آن است و نباید شرایط را با روش خلط کرد. اگر پوپر شرایط پژوهش و روش را از هم تفکیک کرده بود. شاید تاریخ متدولوژی تا زمان خود را به جهل و اشتباه منسوب نمی‌کرد و با روش استقرایی قدری ملایم‌تر مواجه می‌شد. پوپر در جایی گفته است کسه صاحبان روش استقراء روان‌شناسی دانشمند را با روش و منطق علم اشتباه کرده‌اند.

اتفاقاً بعضی از معلمان روش استقرایی برخلاف آنچه پوپر به آنها نسبت داده است نمی‌گفته‌اند که علم حاصل استقراء است. بلکه در نظر آنان آزمایش که گاهی به آن نام استقراء آزمایشی داده شده است روشی بوده است که عالم بدون آنکه آن را با علم بیامیزد به کار می‌برده است. در طی سیصد سال تاریخ علم جدید روش بیرون از علم و حتی مستقل از روان‌شناسی عالم به کار می‌رفته است. در مزان کنونی روش با علم یکی می‌شود. اگر تا این اواخر روش کاملاً با علم یگانه نشده بود، معنی آن، این نیست که جزئی از روان‌شناسی دانشمند بوده است. مع‌هذا اینکه پوپر روش را از روان‌شناسی جدا ساخته است نکته مهمی است و شاید با توجه به این معنی بتوان مسأله داشتن و طلب را که شرط علم است در جریان روش که مستقل از روان‌شناسی عالم است منظور کنیم. وجه آن هم این است که یک فیلسوف علم نه فقط از متدولوژی، بلکه از شرایط امکان علم هم بحث می‌کند. مع‌ذلک ممکن است پوپر و طرفداران او از این قبیل تفسیرها راضی نباشند و ربط داشتن و ربط دادن مطالب را لازم ندانند.

می‌دانیم که پوپر با پرسش چستی و بحث از ذوات اشیاء مخالف است، اما چگونه می‌توان فیلسوف بود و پرسش چستی را کنار گذاشت؟ فیلسوفی که به چستی نمی‌پردازد از چه می‌گوید و راجع به چه بحث می‌کند. وانگهی پوپر به کلی معتقد است و کلی را لفظ نمی‌داند همچنین او وقتی از تمیز میان علم و غیر علم بحث می‌کند ناچار نوعی ماهیت برای احکام علمی قائل می‌شود. حتی دیوید هیوم که سوپرکتیویسم (و نه سوپرکتیویته) در فلسفه او به اوج رسیده است، خواسته و ناخواسته به بیان ماهیت علم و ادراک و اعتقاد و علیت و... پرداخته است. ولی توجه کنیم که هیوم در مقابله با فیلسوفان سلف و با نظر منفی مطالبی گفته است که اشاراتی به ماهیت هم در آنها می‌توان یافت؛ اما پوپر برای اینکه چیزی را جایگزین ذات کند جهان ۳ را در کار آورده است. طرح جهان ۳ از یک جهت مهم است و

از جهت دیگر ممکن است مایه تعجب شود. اهمیت آن در این است که با وجود آن دیگر بشر و فاعل بشری، ملاک و میزان علم و عمل نیست؛ اما عجیب بودن از چند وجه است: یکی اینکه باید دو جوهر دکارتی را با قدری دستکاری و تفسیر نگاه داریم و امر مبهمی را به آن بیفزائیم، گوئی در طرح دکارت چیزی فراموش شده بود که آن همه فیلسوفان پس از او آمدند و بحث و چون و چرا کردند و طرح‌های نو آوردند، اما هیچ یک ملتفت نشدند که به دو جوهر او باید چیزی افزوده شود. این افزایش نیز در صورتی موجه است که جوهر روحانی دکارت را عین جهان ۲ پوپر یعنی یک امر صرفاً نفسانی و روان‌شناسی بدانیم که گمان نمی‌کنم هیچ یک از مفسران دکارت به این تعبیر و تبدیل صحه بگذارند. اما برای اینکه چیزی به دو جوهر دکارت افزوده شود باید اولاً ارتسباط و نسبت این دو جوهر و مشکلی که در عالم دکارتی وجود دارد روشن شود. دکارت و دکارتیان هنوز در بیان و توجیه نسبت میان دو جوهر دشواری‌ها دارند. از سوی دیگر تفکر جدید غربی تا حدی با اندیشه و تأمل در این نسبت تعیین یافته است. اکنون اگر کسی چیز سومی به آن اضافه می‌کند باید بداند و بگوید که این سومی را از کجا آورده و آن را در کجا قرار می‌دهد و از این قرار دادن چه اثر و نتیجه‌ای انتظار دارد. چنان‌که قبلاً نیز گفته شده است، اگر جهان ۳ پدید آورده جهان ۲ باشد، لاجرم باید به آن بازگردد و از آن نمی‌تواند استقلال داشته باشد. وانگهی این جهان ۳ هیچ‌وقت مورد انکار هیچ متفکری نبوده است. گر افلاطون و ارسطو و حتی انبیا الهی از افکار و اعتقادات مردمان و از علم و ادب گذشتگان غافل بودند، پس چرا کتب آسمانی پر از مایه‌های عبرت و تذکر است و فیلسوفان پیوسته به اقوال گذشتگان رجوع و استناد کرده‌اند. اینکه وقتی کسی به دنیا می‌آید زبان و علم و ادب و فرهنگی وجود دارد کشف پوپر نیست. اما اگر او مدعی است که وجود اینها یک عالم مستقل است و در صورت‌پذیری علم و اخلاق و هنر اثر تعیین‌کننده دارد.

می‌بایست این معنی را روشن کند. اما نه خود او و نه شارحان و مفسران در هنگام طرح جهان ۳ جز تأیید و ستایش چیزی نگفته‌اند. حتی توضیح نداده‌اند که اهمیت آن در چیست و چرا از آن ستایش می‌کنند. معنایی که در فلسفه‌های دیگر (و من جمله در پدیدارشناسی ماکس شرلر و مانهایم و...) به نحو منجز و معین آمده و مقام معلوم دارد، وقتی به صورت مبهم و پیش‌پاافتاده بیان می‌شود چه اهمیتی می‌تواند داشته باشد؟ پوپر گاهی چنان مطلب را می‌پرورد که گوئی می‌خواهد جهان ۲ را در جهان ۳ منحل کند. اما چون جهان ۳ در تفکر او ریشه ندارد خیلی زود به جهان ۲ و اثبات سلطه و استیلای آن باز می‌گردد و چنان‌که چالمرز گفته است اهمیت کسی که او به تعمیم‌های آگاهانه افراد می‌دهد حاکی از دخالت یک عنصر نفسانی (سویژکتیو) است و این معنی با تأکیدی که پوپر بر علم عینی و علم بدون فاعل شناسایی کرده است، تعارض دارد. پوپر در باب علم اطلاعات کافی داشته و از یافته‌های فلسفی هم بی‌نصیب نبوده است. اما به نظر می‌رسد که ندانسته است که با آن یافته‌ها چه باید بکند. اگر قبلاً گفته‌ام شهرت پوپر جهات و علل سیاسی دارد، گفته قبلی را با ذکر این نکته تکمیل می‌کنم که تبلیغات هر چند نافذ باشد زمینه‌ای می‌خواهد که در آن عمل کند. اگر پوپر هیچ نداشت تبلیغات نمی‌توانست از او کسی بسازد که بگویند بزرگ‌ترین فیلسوف زمان خویش است. او بعضی یافته‌ها داشته و این یافته‌ها را با اطلاعات و فضل خود میامیخته و با لحن پر از دایعه اظهار می‌کرده است. اطلاعات او را بسیاری کسان از اهل فضل و علم و ادب می‌توانند به دست آورند. داشتن لحن پرمدعا، هم هنر و فضیلت نیست. می‌ماند همان یافته‌ها و بارقه‌ها که اینجا و آنجا اندکی پوپر را از اندیشه قرن هجدهمی آزاد کرده است. اما اثر اینها جزئی و موضعی است و به این جهت نمی‌توان گفت که پوپر طرح نوی در فلسفه (و حتی در فلسفه علم) آورده است بنابراین در تاریخ فلسفه معاصر نمی‌توان مقام ممتازی برای او قائل شد. از

تعارفات که بگذریم قیاس او با بزرگان طراز اول تفکر قرن بیستم و آوردن نام او در کنار نام آنان به هیچ وجه روا نیست.

مع‌هذا منکر قدر او نباید بشویم و فی‌المثل در دوس تاریخ فلسفه معاصر دانشگاه‌ها باید فراخور مقامی که دارد، ذکری از او بشود. ما که نمی‌توانیم انکار کنیم که پوپر در بحث از روش علوم مسائلی پیش آورده و این مسائل مدت‌ها مورد بحث و احیاناً راهگشا بوده است. حتی در باب دمکراسی هم هرچند رأی و نظر تازه ندارد. لاقبل در این باب زبان و بیان تازه‌ای گشوده است. در فلسفه علم چیزهایی مثل علم بدون فاعل (سوزه) و افق انتظار و جهان ۳ را عنوان کرده است که شباهت به آراء بزرگان فلسفه و نقادان ادبی بزرگ معاصر دارد. مستهی بحث پوپر در باب علم بدون عالم بی در و پیکر است و در آخر کار چیزی از آن دستگیر نمی‌شود و حال آنکه مرگ نویسنده رولن بارت را می‌توان خواند و تا حدی درک کرد و اگر کسی در پی ریشه‌های این فول و نظر برود، البته بهتر و بیشتر آن را درک می‌کند. اما علم بدون عالم پوپری معلوم نیست از کجا می‌آید و بر چه اساس و بنیانی مبتنی است و چه نتایجی از آن به دست می‌آید.

ممکن است بگویند این دفتر بیشتر متضمن رد آراء پوپر است و کسی که با آراء و اقوال پوپر اشتباهی چندان ندارد، چه بسا که بعضی مطالب آن را درنیايد. تعبیر رد قدری تند است، من پوپر را رد نکرده‌ام بلکه آراء او را نقد کرده‌ام و درباره مقام او در فلسفه معاصر نظر داده‌ام. اگر می‌خواستیم در باب کل آثار و آراء پوپر به عنوان یک نویسنده فلسفی معاصر حکم کنیم شاید در بعضی موارد از او با لحن تحسین یاد می‌کردم پوپر هم مثل هر نویسنده فلسفی سخنان خوب بسیار دارد ولی او نه فیلسوف قرن است نه معلم و ره‌آموز آینده. او به علم و سیاست که دو شأن مهم تاریخ جدید است اندیشیده و در هر دو باب دست‌آوردهای مهم داشته است و خوب است که همه دانشجویان فلسفه که به آثار او رجوع می‌کنند با نظر انتقادی به آراء او بنگرند تا بتوانند از فوایدش بهره‌مند شوند.

